



باید جهانی فکر کنیم

به بهانه پخش سریال «اکتور» از شبکه آرته فرانسه



علی نعیمی

منتقد سینما

خبر پخش سریال «اکتور» از شبکه فرانسوی آرته در کل اروپا و دوبله این سریال نمایش خانگی به زبان فرانسه، نشان دهنده بالا رفتن ضریب نفوذ محصولات هنری ایرانی در کشورهای غربی است. اتفاقی که به نظر می‌رسد برای اولین بار در کشور رخ داده است و اگر چه تا پیش از این سریال‌هایی در اندازه منطقه و کشورهای عرب‌زبان عمق نفوذ یافته‌اند اما فرهنگ ایرانی با ضریب بالایی تأثیرگذاری در فرهنگ کشورهای غربی و اروپای غربی نشان می‌دهد اگر به هنرمندان ایرانی اعتماد شود نتیجه کار می‌تواند هم‌تراز با استانداردهای کشورهای پیشرفته در حوزه فیلم و سریال باشد.

نیما جاویدی بعد از ساخت دو فیلم سینمایی «ملبورن» و «سرخوست» و تجربه همکاری و نوشتن فیلمنامه فیلم «خورشید» مجید مجیدی سراغ ساخت سریالی برای نمایش خانگی و پلتفرم فیلمی رفت که از لحاظ سبک بصری و شیوه روایت، جهان تازه‌ای را پیش روی مخاطب گذاشت. جاویدی فارغ از هیاهوی پرزرق‌وبرق نمایش خانگی نبود تنوع در درام و داستان تلاش کرد با پیشنهاد تازه خود روح جدیدی را در این کالبد بدمد. نتیجه آنکه در «اکتور» همانطور که از نامش پیداست، با اثری هنرمندانه روبه‌رو هستیم که فراتر از زانربندی‌های معمول، ترکیبی جذاب و پرکشش از گونه‌های مختلف سینمایی را درون خود جای داده است. ایده جهان موازی و استفاده از ظرفیت نمایش برای به‌نمایش گذاشتن جهان و دنیای جدید، ایده‌ای است که کمتر به آن توجه شده است. درواقع جاویدی حدیث نفس شغل و حرفه‌ای که درون آن کار می‌کند را دستمایه ساخت سریالی قرار داده است که تمام اجزای آن را به خوبی درک کرده است. اینکه قهرمان اصلی داستان تلاش می‌کند تا از طریق بازی کردن نقش‌های مختلف به دنیای شخصی آدم‌های قصه وارد شود و از ظرفیت بازیگری و آکتوری برای رسیدن به اهدافش بخشی از آن مالی است و بخشی‌اش انگیزه‌های فردی است، جاویدی با ریسک‌پذیری اینکه سوزه سریالش بتواند ضدخودش عمل کند دست به ساخت این اثر زد. درواقع فیلمساز جوان ما تلاش کرد با راه رفتن بر لبه تیغ و مراقبت از اینکه در ورطه تکرار نیفتد اثری را تولید کند که در هر قسمت تازگی و طراوت خودش را حفظ کرده است. از سوی دیگر «اکتور» آن بی‌حوصلگی افراطی سریال‌های نمایش خانگی را ندارد و خرق عادت فیلمساز برای آنکه بخواهد به مخاطب باج بدهد باعث شده است در قسمت‌های ابتدایی تا شناخت کامل شخصیت‌ها، با روندی کمتر قابل انتظار نسبت به باقی سریال‌ها روبه‌رو باشیم. از این رونمی‌توان انتظار داشت آنچه در سریال اکتور رخ داده، خارج از توان بصری مخاطب امروزی است اما می‌تواند به تغییر ذائقه آن کمک کند.

سریال «اکتور» از جهات بیرونی نیز یک سریال پیش‌رو و موفق به حساب می‌آید که توانسته است مخاطب امروزی سریال‌بین را جذب کند. گواه این موضوع هم موفقیت این سریال در جشنواره‌ها و جایزه‌های معتبر سریال‌سازی است که کمتر برای سریالی از ایران رخ داده است و نشان می‌دهد جاویدی در ساخت فیلم و سریال به بلوغ کامل رسیده است. موفقیت جدید این فیلمساز برای راهیابی اثرش در شبکه‌ها و پلتفرم‌های اروپایی نیز گواه دیگری است که می‌توان به بخش خصوصی تولید سریال در آن اعتماد کرد. درواقع پلتفرم‌های نمایش خانگی در ایران خارج از اتمسفر سریال‌سازی تلویزیون شونده‌ای طرفی از لحاظ هنری و جنبه‌های بصری، آثاری را تهیه و تولید کنند که با معیارهای بین‌المللی نیز همراه است. باید این اتفاق را به فال نیک گرفت و امیدوار بود که صنعت نمایش خانگی ایران بازم به سمت جهانی شدن پیش بروند و بعد از آمون و خطاهایی که در گذشته کردند و هزینه‌هایی که برای بقای خود پرداخت کردند، حالا چشم به بازار بین‌المللی داشته باشند و سفیر فرهنگ و هنر ایران زمین باشند.



داستان يك زمان گم شده



معرفی کتاب

«خنده خورشید، اشک ماه»

نویسنده: رضا جولایی
انتشارات: چشمه
قیمت: ۲۸۰ هزار تومان



ندا زنگینه

خبرنگار فرهنگ

شود جولایی بی‌تکلف و با ادبیات کوچه‌بازاری و تکه‌کلام‌های مختص به مردم آن زمان قصه را پیش می‌برد. به‌طور مثال در بخشی از رمان اینگونه می‌خوانیم که رمضون گفت: «چه خوب بلدی از کجا یاد گرفته‌ای؟» شعبون خندید و گفت: «الولد الجמוש، یثیبهُ بالعמוש. گفتم که عموم اول شوفر شاه بود، بعد شد شوفر سردار مکرم. من هم دوروبرش می‌پلکیدم، روآتی یاد گرفتیم. اتومبیل در دست‌اندازی افتاد و بالا و پایین پرید. ممد گفت: «اکه‌هی، دل و روده‌مون رو بالا آوردی.»

نامه‌نگاری‌ها نیز نقش پررنگی در تکمیل پازل و معمای این داستان دارند و نویسنده بخشی از رمان را از طریق نامه‌ها و مراودات رسمی میان شاهزادگان و مقامات روایت کرده است. مثلاً در جایی از کتاب نامه‌ای از همسر شاهزاده ظهیرالدوله آمده که جملات و ادبیات آن کاملاً متفاوت است. او در این نوشته زمان به توپ بسته شدن مجلس و غارت خانه‌شان را اینگونه تعریف می‌کند: «قزاق‌ها ریختند توی سفره‌خانه. تقریباً ۲۰۰ نفر آدمیم از پله‌ها برویم سربازان سیلاخور که شاید هزار نفر روی پله‌ها و توی حیاط پُر بودند و اسباب‌طالارها و اطاق‌ها را غارت می‌کردند. من و سه کلفت بالا ماندیم و از هیچ طرف راه پایین آمدن، نداشتیم. سربازها ریخته بودند کتابخانه را غارت کرده، چلچراغ‌ها را شکستند و ظروف چینی کلاً خرد شد. حتی رختخواب‌ها را هم بردند. جعبه آئینه را شکسته جواهرات نفیس را به بیغما بردند. یک قزاقی آمد چادر را هم از سر من بکشد، نمی‌گذاشتم. یک دفعه توپ انداختند به داخل عمارت. خوابگاه اطاق زمستانی خراب شد.»

طهران قدیم در این کتاب صرفاً یک موقعیت مکانی برای روایت داستان نیست بلکه شهر حضور فعالی دارد و گویا به‌مثابه یکی از شخصیت‌ها در پیشبرد داستان نقش مؤثری ایفا می‌کند. آشنایی با محله‌های قدیم طهران و رفتار و اصطلاحات قدیمی هنگام خواندن کتاب تجربه‌ای شیرین و دلچسب برای خوانندگان به ارمغان می‌آورد. همچنین ارجاع دادن به سفرنامه لیدی مارگارت ولینگتون باستان‌شناس بریتانیایی آن هم با جزئیات کامل درحالی‌که چنین کتابی وجود خارجی ندارد، دستمایه نویسنده قرار گرفته بود تا در خدمت داستان باشد. جولایی در این نوشته‌ها امکان تاریخی و آداب و رسوم برخی مردم را از زبان یک زن فرنگی روایت می‌کند. همانطور که در توضیحات «خنده خورشید، اشک ماه» آمده است جولایی، با ساختاری معماگونه و گره سزدن تاریخ رسمی با تاریخ شخصی، یک رمان نفس‌گیر نوشته است؛ رمانی که می‌توان گفت داستان یک زمان گم‌شده را روایت می‌کند.

رضا جولایی، نویسنده و مترجم کهنه‌کاری است که اغلب مخاطبان نام او را با کتاب‌هایی همچون «سوء‌قصد به ذات همایونی»، «سیماب و کیمیای جان»، «شکوفه‌های عنباب»، «نسترن‌های صورتی»، «حدیث دردکشان»، «تالار طرب‌خانه»، «ماه غمگین، ماه سرخ»، «جامه به خواب» و «بارانهای سبز» می‌شناسند. جولایی در ترجمه نیز دست به طبع آزمایی زده و کتاب‌های «در جهه‌ی غرب خبری نیست»، «ولیاام شکسپیر که بود؟»، «۱۰۰۰ اکتشافی که جهان را تکان داد» و «هنرمندان بزرگی که باید بشناسید» با ترجمه او منتشر شده‌اند.

پرداختن به داستان‌های تاریخ‌محور از جمله شاخصه‌های اصلی آثار جولایی است. او در «خنده خورشید، اشک ماه» نیز تاریخ را از دریچه نگاه و قلم خودش روایت کرده است. داستان این کتاب درست از زمان به توپ بستن مجلس در زمان محمدعلی شاه قاجار به سرکردگی لیاخوف، افسر گارد قزاق آغاز می‌شود و تا فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان و خلع محمدعلی شاه قاجار از سلطنت و رفتن به جابج روسیه را دربرمی‌گیرد. وقایع‌های مهم در تاریخ معاصر ایران و داستانی کاملاً واقعی اما این تمام ماجرا نیست. درست در زمانی که سربازان قزاق توپ و تفنگ‌های خود را به سمت مجلس گرفته‌اند، چند درد اجبر می‌شوند تا از خانه شاپشال روسی، معلم محمدعلی شاه که بسیار در او نفوذ داشت، اتومبیل گران‌قیمتی را بدزدند. سرقت اتومبیل و سارقان این اتومبیل اما تنها واقعه و شخصیت‌های کتاب «خنده‌ی خورشید، اشک ماه» نیستند و این رمان انباشته از ماجرا و شخصیت است. در این رمان چند داستان به صورت موازی پیش می‌روند و در نقاطی با یکدیگر تلاقی پیدا می‌کنند.

این داستان مملو از شخصیت‌های مختلفی است که برخی از آن‌ها واقعی و برخی زاینده تخیل نویسنده هستند. شخصیت‌های داستان جولایی از قهرمانان گرفته تا شخصیت‌های منفی و مردم عادی چه یک مترجم ساده و چه یک آزادی‌خواه و حتی دو درد باشند، تأثیرگذاری و نقش‌شان در روند داستان یکی است و گویا در نگاه و قلم این نویسنده تفاوتی نداشته‌اند. در این کتاب با شخصیت‌هایی از قعر جامعه، اشراف‌زادگان، آزادی‌خواهان و... مواجه هستیم. زمانی که داستان مردم عادی روایت

بدهد که بازه‌ای ۲۴ ساله (از سال ۴۱ هجری یا شروع حکومت معاویه تا ۶۴ هجری که معاویه دوم فرزند زید از خلافت استعفا می‌دهد و قدرت از آل معاویه به بنی‌مروان منتقل می‌شود) چه بر سر جامعه مسلمان گذشته است، چه نیروهایی در کدامین جغرافیای سیاسی جهان اسلام اعم از مکه، مدینه، کوفه و شام دست به تثبیت قدرت زده‌اند و چه تفسیری از دولت، مشروعیت، سنت نبوی، بیعت، خلافت و حکمرانی داشته‌اند. توضیح تمام این مسائل که در کتاب آمده، در گنجایش این معرفی کوتاه نیست، اما برای نمونه و برای جلب‌توجه خوانندگان به اهمیت این سخنرانی‌های تندیخ‌شده می‌توان به دو متن نخست این کتاب اشاره‌ای کوتاه داشت.

در سخنرانی «جامعه‌شناسی سیاسی حادثه عاشورا»، فیرحی به ما از روند تبدیل خلافت به پادشاهی در حکومت معاویه سخن می‌گوید. با این همه در تحلیل نیروهای سیاسی این دوره این نکته مهم را نیز متذکر می‌شود که در سپاه شام و در میان قبیله بنی‌امیه نیز اختلاف‌هایی جدی وجود داشته است که می‌توان آنها را در صف‌بندی سه گروه بنی‌معاویه، بنی‌مروان و بنی‌عاص احصاء کرد. در چنین شرایطی اوبه روابط کوفیان و قریش نیز می‌پردازد و ضمن بیان تحلیل‌هایی دقیق از تدابیری که معاویه برای حفظ قدرت در بنی‌معاویه انجام می‌دهد، ما را بدین نتیجه سوق می‌دهد که امام در ماتریس معادلات قدرت آن زمان، انتخابی دیگر نداشته است. به‌تعبیر فیرحی: «نیاز نیست که انسان معصوم باشد تا پیش‌بینی کند چه اتفاقی در شرف وقوع است». به بیانی دیگر امام می‌داند که «این کاروان حرکت می‌کند و مرگ هم سایه به سایه در پی آن می‌آید». اما «گاهی جنبش‌های اجتماعی در سرنوشتی قرار می‌گیرند که رهبران چاره‌ای جز طی طریق ندارند و اگر از آن منصرف شوند، کل سرمایه اجتماعی آن جنبش را به هدر می‌دهند.» طبع این تفسیر که در متن دوم «عاشورا و اخلاق مقاومت» نگاهی اخلاقی-سیاسی نیز بدان می‌شود، امام در برابر دولتی نامشروع نه‌فقط باید از حق مقاومت خود استفاده کند، بلکه چاره‌ای نیز از آن ندارد. فیرحی می‌گوید که میان «ظلم» (تعرض حاکم به حقوق شهروند) و «ضمیم» (ظلمی که علاوه بر تعرض، شهروند را تحقیر نیز بکند)، تفاوتی وجود دارد و آنچه حسین بن علی در برابر خود می‌بیند، فقط ظلم نیست، ضمیم است. از نظر فیرحی در چنین شرایطی در جوامع انسانی، «اباه‌الضمیم» یا همان کسانی که تحقیر را نمی‌پذیرند، چونان چشم خدا و نگاهبان مردم، فریاد اعتراض سر می‌دهند. در چنین مسیری، آزادگی فرمان خداوند است و این انسان‌های غیرتمند اجازه نمی‌دهند که ظلم به عادت تبدیل شود. با چنین تفسیری است که فیرحی می‌گوید: «اعتراض امام حسین (ع)، اعتراض خداست.»

گوشه‌ای از گرسنگی مدام‌شان را فروبشاندند و این جاست که داستان به اوج می‌رسد. حسین قسامی در نگارش «حصار موش» هم‌چون نویسندگان مکتب ناتورالیسم عمل می‌کند. او مانند ناظری بی‌طرف به روایت داستان از منظر دانای کل می‌پردازد و با شیوه مشاهده تجربی به این همانی حیوان و انسان‌هایی می‌پردازد که تحت‌تأثیر گریزناپذیر جبر تاریخی و جغرافیایی، وراثت، محیط، تربیت و غریزه به ستیز و رقابت برای زنده ماندن مشغولند. انسان‌هایی که معتقدند سیه‌روزی نه با خاک که با خون پیوند دارد و انسان سیه‌روزی با هر سرزمینی بگذارد آن‌جا را سیاه می‌کند و به لجن می‌کشد. قسامی در «حصار موش» به هنگام گذاشتن تیزی لبه خاک‌اندازها بر گردن‌ها و فرو رفتن بریده آینه‌ها در شکم‌ها، بسیار دست‌ودل‌پازانه عمل می‌کند و زن و مرد و کودکند که در صفحه‌صفحه‌ی رمان به دست دیگران کشته می‌شوند، سرهای بی‌بدنی که مثل توپ فوتبال این سو و آن سو می‌غلطند و امحا و احشایی که بی‌مهابا بیرون می‌ریزند. اگرچه این همه به‌زعم ناشر کتاب و آن‌طور که در پشت جلد «حصار موش» آمده، قرار است تصویری در ردیف تابلوهای آخرالزمانی از جشن‌ها و آیین‌های خون‌بار زرتوسی بیافریند و یادآور خشم خدایان یونان باشد که بر سر مغضوبان آوار می‌شود اما این حجم از کشتار، که گاه بی‌سبب می‌نماید هر چند نویسنده بعضاً از عهده خلق تصاویر درخشان هم برآمده است. تصاویری از جمله چسباندن شدن کف دست بریده شده همسر گلشاه به نرده فلزی، خم‌شدن تک‌تک انگشت‌ها و اینکه دست به طرز حیرت‌آوری منقبض می‌شود و پنجه به نرده گیر می‌کند؛ تصویری که در میان جمعیت هلهله برمی‌انگیزد و دلیرشان می‌کند تا از زنده‌ها بیاویزند و خود را به نگهدارانی برسانند که قرار است به دست پناهجویان خشمگین کشته شوند. رمان کوتاه «حصار موش»، رمانی که در سی‌ویک فصل به رشته‌ی تحریر درآمده است احتمالاً می‌تواند برای علاقه‌مندان به موضوعات اجتماعی یا طرفداران ادبیات مهاجرت اثری جالب‌توجه به‌شمار بیاید هر چند از هر سو که به آن می‌نگری ضربات چماقی است که سرها را خرد و خراب می‌کند و خونابه است که از فرق سرها جاری می‌شود.

زیسته است. کاش ویدئوی کتابخانه شخصی اکو در آپارتمان‌اش در میلان را دیده باشید. قفسه‌های ناتمام مرد کوتاه قامتی که دارد با افتخار در امپراتوری کاغذی خودش گام برمی‌دارد و حرکت دوربین را به بازدید سرزمین پادشاهی‌اش دعوت می‌کند. اکو یک بیبلیوفیل یا مبتلای کتاب در بارترین جلوه آن بود. مجموعه عظیمی بالغ بر ۳۰ هزار جلد کتاب اغلب نایاب و نفیس را جمع‌آوری کرده و با احتیاط زیادی ازشان نگهداری می‌کرد. مردی که با یک جمله همیشه‌تداعی می‌شود: اگر خدا وجود داشت، یک کتابخانه بود.

قهرمان رمان امپرتو اکو، حافظه‌ی کاغذی‌اش اما خوب کار می‌کند. راه نجات از فراموشی مطلق و تقلای بیرون آمدن از مه غلیظی حافظه‌ی یمامبو به میان کتاب‌ها رفتن است. و آنجاست که در لابه‌لای کتاب‌های کودکی و نوجوانی، تصویری از ایتالیای دوران فاشیسم موسولینی ترسیم می‌شود. اکو از رخنه تقلای یادآوری شخصیت اصلی رمان، به تاریخ نیم‌قرن اول کشورش نگاه می‌اندازد. به ایتالیای اسیر در دستان مومتی به‌شدت توتالیتر. یمامبو شبیه دانتی‌ی سرگردان در دوزخ و برزخ، سرگردان یافتن خاطرات خودش سراغ کتاب‌ها می‌رود. و میان آن تل عظیم فراموشی، به کشف عجیبی می‌رسد: او هم شبیه دانتی در کمدی الهی بتاتریسی دارد که در انتهای برزخ منتظر اوست تا وظیفه هدایت را از وزیرش عاقل بگیرد و با راهنمایی عشق از برزخ به بهشت راهنمایی‌اش کند. دختر ۱۶ ساله‌ای که در دوران مدرسه عاشق‌اش می‌شود، چون شب‌خی در میان مه غلیظ اطراف یمامبو سیر می‌کند. او کجاست؟ نمی‌داند. صورت‌اش چه شکلی است؟ هیچ چیزی از سد فراموشی عبور نمی‌کند. اسمش؟ لی لاس‌ت. این را دوست صمیمی و قدیمی‌اش می‌گوید. لی لا هم جوان مرگ شده، این را هم دوست صمیمی‌اش با احتیاط می‌گوید. و او سرگردان در درون این مه، بدون ویرژیل راهنما سراغ کتاب‌ها می‌رود. کتاب‌های خانه پدری‌بزرگ در روستا و در تمام مدت دنبال ردپای لی لاس‌ت.

حادثه توافق می‌افتد. یمامبو سکنه‌ی دومی‌را هم تجربه می‌کند و به کامی‌رود. اما خاطرات در وضعیت نبودن هوشیاری، سراغش می‌آیند. در آن ته‌مانده هوشیاری، یمامبو به گذشته دست می‌یابد. اما یک چیز همچنان با سماجی تمام، از بازگشت به حافظه تن می‌زند؛ صورت لی لا. لی لا در آن برزخ چهره ندارد و یمامبو، بی‌چهره‌ی لی لا در خاطرات، به دانتی‌ی سرگردان در انتهای برزخی می‌ماند که حالا ویرژیل ترک‌اش کرده و بتاتریس سراغش نخواهد آمد!